

نقش قدرت و وراثت در تعیین جانشینان پادشاهان در شاهنامه

اسماعیل خیرآبادی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران

سپیده سپهری**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران (نویسنده
مسئول)

ماندانا هاشمی***

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۴

چکیده

شاهنامه از دیدگاه ایرانیان کتاب سیاست و جهان‌داری است و از طریق به تصویر کشیدن سرگذشت پهلوانان و پادشاهان، در واقع به دنیاپرستان و بی‌دادگران درس عبرت می‌دهد و آنان را از بادافره گناهان و ستم‌هایشان آگاه می‌سازد. در این مقاله بر آنیم که چگونگی شکل‌گیری حکومت‌ها را از ابعاد گوناگون نظیر فره ایزدی، فره شاهی (وراثت و گردش و انتقال خون در نسل پادشاهی)، قدرت و داشتن پشتوانه و پایگاه اجتماعی به عنوان نقش‌های مؤثر در ایجاد حکومت‌ها، به‌ویژه بررسی تقابل قدرت و وراثت را در بیش از پنجاه پادشاه مورد بررسی قرار دهیم. محور اصلی پایه‌های حکومت در شاهنامه، قدرت و انواع تجلیات آن است. به بیان دیگر، شاهنامه نبرد قدرت‌هاست؛ یعنی نبرد داد و بی‌داد است. در شاهنامه بنا به عقاید بعضی از قبایل، بسیار تأکید شده است که زنان، چه در جای‌گاه پادشاهی و چه به‌عنوان ملکه، ناقل وراثت و خون پادشاهی و قدرت در ساختار فرمان‌روایی‌اند که رگه‌هایی از رسم کهن مادرسالاری را در آن می‌توان دید و در این مورد، زن بیش‌تر در نقش مادر، دختر یا خواهر،

* esmaeilkheirabadi1347@gmail.com

** sepideh.sepehri2363@yahoo.com

*** hesfahani@riau.ac.ir

عامل انتقال وراثت بوده است مانند ازدواج ضحاک با خواهران جمشید، داستان سیاوش و داستان مخالفت سرو، پادشاه یمن، با ازدواج دخترانش با پسران فریدون. نگارندگان به روش تحلیلی و تطبیقی به بررسی و تطبیق دوره‌های پادشاهی و تقابل قدرت و وراثت به عنوان یکی از پایه‌های حکومت آنان پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، قدرت، فره ایزدی، فره شاهی (وراثت)، حکومت پادشاهان و تقابل.





مقدمه

شاهنامه از دیدگاه ایرانیان، کتاب سیاست و جهان‌داری است و از طریق نقل سرگذشت پهلوانان و پادشاهان، به دنیاپرستان و بی‌دادگران درس عبرت می‌دهد و آنان را از بادافره گناهان و بی‌دادهایشان آگاه می‌سازد. محور اصلی پایه‌های حکومت در شاهنامه، قدرت و انواع تجلیات آن است. هدف از این پژوهش، بررسی تقابل قدرت و وراثت (فرشاهی) از میان دیگر پایه‌های حکومت، در بیش از پنجاه دوره پادشاهی در شاهنامه است. منبع اصلی در این پژوهش، دوره هشت جلدی شاهنامه فردوسی بر اساس تصحیح نخست دکتر جلال خالقی مطلق است. در بررسی تقابل قدرت و فرشاهی (وراثت) به عنوان پایه‌های حکومت و پادشاهی بیش از پنجاه تن از پادشاهان شاهنامه، این پرسش‌ها پیش می‌آید که: مبانی اساسی حکومت‌ها و مشروعیت آن‌ها در شاهنامه فردوسی کدام‌اند؟ عامل قدرت و وراثت (فرشاهی) در شکل‌گیری پایه‌های حکومت، چه تأثیری داشته است؟ الگوی ساختاری آغاز حکومت‌ها در شاهنامه چگونه بوده است؟ آیا تنها داشتن نژاد و نسب شاهی در رسیدن به قدرت و حکومت تأثیرگذار بوده است یا عواملی دیگر نیز نقش داشته‌اند؟ نقش ملکه‌ها و زنان به‌عنوان ناقلان خون شاهی در حکومت پادشاهان چه قدر مؤثر بوده است؟

پیشینه پژوهش: با توجه به بررسی‌های انجام شده، به برخی از کتاب‌ها و مقالاتی درباره ساختار حکومت پادشاهان در شاهنامه نوشته شده است که در هیچ‌کدام به طور گسترده به حکومت همه پادشاهان شاهنامه و بررسی حکومت آن‌ها و عامل وراثت پرداخته نشده است؛ به اختصار اشاره می‌کنیم:

الف- مقاله «ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه فردوسی» (امامی، ۱۳۹۶)؛ محقق با این فرض که آغاز حکومت در شاهنامه دارای ساختاری یکپارچه و یک‌سان است، به روش تحلیلی و تطبیقی به بررسی و تطبیق دوره‌های پادشاهی پرداخته است.

ب- مقاله «ساختار سیاسی شاهنامه فردوسی» (محمودی، ۱۳۹۶)؛ در این پژوهش با تکیه بر ساختارشناسی سیاسی، به بررسی قدرت هیأت حاکمه در دوره‌های اساطیری و تاریخی پرداخته شده است.

ج- مقاله «ساختار حاکمیت در شاهنامه فردوسی» (زمان دریاباری، ۱۳۸۰) که در این مقاله به بررسی طبقات اجتماعی و هرم حاکمیت پرداخته است.

د- مقاله «ساختارشناسی سرسلسله‌های پادشاهی در شاهنامه» از (مالمیر و امامی، ۱۳۹۱) که در آن، نویسندگان به ساختار مشترکی در میان سرسلسله‌های پادشاهی شاهنامه دست

یافته‌اند که طبق آن، دوران کودکی همه بنیان‌گذاران سلسله‌های پادشاهی، در خارج از ایران گذشته است.

ه- مقاله «مشروعیت حکومت / از دیدگاه فردوسی» از (رستگار، ۱۳۸۴) که در آن، نویسنده نخست موضوع تطوّر جوامع بشری و حکومت‌های پادشاهی را بر پایه روایات اساطیری، نیمه اساطیری، نیمه تاریخی و تاریخی شاهنامه بررسی کرده و سپس به انواع حکومت و معیارهای مشروعیت آن، هم به روایت شاهنامه و هم از دیدگاه خود فردوسی پرداخته است و کتاب‌هایی نظیر «ترژدی قدرت در شاهنامه» از (رحیمی، ۱۳۸۶) که در آن، نویسنده قدرت را به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی حکومت از ابعاد مختلف بررسی کرده است. نیز کتاب «شاه نامه‌ها» از (شمیسا، ۱۳۹۷) که حکومت‌های پادشاهان نقد و بررسی شده است.

ادبیات پژوهش: ۱) پادشاه. واژه «پادشاه» اسمی است مرکب معنی فرمانروا، حاکم، مسلط، صاحب‌اختیار، محیط، خدا، سلطان، ملک، شهریار، خدیو و خسرو آمده است. نامی است فارسی باستانی مرکب از «پاد» و «شاه»؛ «پاد» به معنی اصل، خداوند، داماد و هر چیز که آن به سیرت و صورت از امثال و اقران بهتر و بزرگ‌تر باشد، پس معنی اسم بر این تقدیر از چهار وجه بیرون نتواند بود: اول، پاسبان بزرگ؛ چه سلاطین، پاسبان خلق‌الله‌اند. دوم، همیشه داماد چون ملک را به عروس تشبیه کرده‌اند؛ سیم، چون پادشاه نسبت به سایر مردم، اصل و خداوند باشد و پابندی و دارندگی به حال او انساب است و چهارم، خداوند تخت و اورنگ، اوست و این معنی از جمیع معانی اولی باشد (برهان قاطع، ۱۳۶۲: ۱ / ۳۴۸). ۲) **کاربرد واژه پادشاه در شاهنامه:** فردوسی در شاهنامه واژه «پادشاه» را با نام‌های شاه، پادشاه، خدای، خداوندگار، جهان‌دار، کی، شهریار، خسرو، خدیو و کدخدای آورده که گاهی این واژه‌ها برای مشروعیت و گاهی برای عدم مشروعیت به کار رفته است. مشروعیت پادشاهان خوب در شاهنامه با واژه‌های عدالت، دادگری، دینداری (داد و دهش) آمده و مشروعیت پادشاهانی چون ضحاک، افراسیاب و ارجاسپ تورانی، بر پایه زور، ستم، شرارت و جادوگری استوار گشته است. در شاهنامه، برخی پادشاهان نماد تیره‌روزی، ستم‌گری و برخی نماد صلح و آرامش و آبادانی‌اند.

۳) **حکومت.** حکومت *hokūmat*. مصدر عربی و به معنای فرمان‌روایی کردن، سلطنت کردن و داوری کردن است (معین، ۱۳۷۵: ج ۱) و در دانش سیاست، حکومت این گونه تعریف می‌شود که: «قدرت سیاسی در هر کشور به دست فرد یا افرادی سپرده می‌شود که «هیأت حاکمه»^۱ نامیده می‌شود. ولی در هر کشور، هیأت حاکمه، قدرت را به نوعی خاص اعمال می‌کند و

^۱Lesyourement



همین طرز متد هیأت حاکمه یک کشور مفروض را رژیم سیاسی خاص آن کشور می‌نامند» (عاملی، ۱۳۸۱: ۱).

۱- بررسی ساختار قدرت و فرمان‌روایی در شاهنامه

یکی از موضوعاتی که هم‌چون دیگر پدیده‌های جامعه ایرانی، در شاهنامه بدان پرداخته شده است، قدرت و فرمان‌روایی است. پدیده قدرت در شاهنامه «هرگز تنها در بُعد صوری آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه قدرت مادی، همیشه پشتوانه‌ای از توان‌مندی‌های معنوی و روحانی دارد و به همین جهت است که در شاهنامه، دانایی و توانایی، دو هم‌زاد جدایی‌ناپذیرند» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۲۵).

براساس داستان‌های شاهنامه، می‌توان ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آن‌ها را دریافت. مهم‌ترین این مطالب، بیش‌تر در آغاز هر حکومت، به‌ویژه در رابطه با کسب قدرت پادشاه و نیز در خلال داستان‌های پرشماری که از دید سیاسی چشم‌گیر و مربوط به دوره‌های اساطیری، نیمه‌اساطیری، نیمه‌تاریخی و تاریخی‌اند، آمده است.

۲- انواع حکومت در ایران باستان (پیش از اسلام) به روایت شاهنامه

فردوسی در به نظم کشیدن و به نمایش درآوردن ساختار حکومت‌ها در شاهنامه نه تنها به ساختار حکومت و پادشاهی در ایران باستان توجه داشته است بلکه از دیدگاه خود نیز حکومت‌ها را ارزیابی کرده است؛ وی در داوری نمونه‌های حکومتی، همواره به کارکرد آن‌ها نظر داشته و چون معلم و پژوهنده‌ای، بیش از پنجاه شاه را به آزمون کشانده و عملکرد آنان را در طیفی از «بسیار خوب» تا «بسیار بد» ارزیابی کرده است. بنابراین می‌توان بر پایه روایات شاهنامه، از ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آن‌ها و نیز از نظر خود فردوسی در شاهنامه آگاه شد (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۰-۱۱).

۳- نوع‌شناسی فرمان‌روایی در شاهنامه

در شاهنامه فرمان‌روایی و پادشاهی چه در ایران و چه در جهان، و با وجود تقریباً یک‌سان بودن جامعه، به چند بخش عمده تقسیم می‌شود:

۳-۱- حکومت مطلقه شاه: این حکومت خود سه شکل عمده دارد:

۳-۱-۱- حکومت عادلانه خدامحور

چهار شاه اساطیری، کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید بر جهان فرمان می‌راندند و از ایشان با عناوین «جهان‌کدخدای»، «خدایو جهان»، «شاه ایران‌زمین»، «شاهنشاه» یا «جهان‌شهریار» یاد می‌شد (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۸).

کیومرث شد بر جهان کدخدای	نخستین به کوه اندرون ساخت جای (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱/۱)
ز هُرّای درندگان چنگ دیو	شده سست از خشم کیهان خدیو (فردوسی، همان: ۲۵/۱)
ز هر جای کومه کنم دست دیو	که من بود خواهم جهان را خدیو (همان: ۳۵/۱)
اگر شد فریدون جهان شهریار	نه ما بندگانیم با گوشوار (همان: ۹۶/۱)

چهار شاه مذکور، مشروعیت حکومت خویش را از خداوند دریافت کرده‌اند؛ زیرا - مانند سایر پادشاهان - فرآیزدی بر آنان تابیده و یزدان پاک، یاور آنان است و از طریق سروش با آنان ارتباط برقرار می‌کند. قدرت مطلقهٔ مذهبی و سیاسی در دست آنان است و به فرمان یزدان فرمان‌روایی می‌کنند و در کشور داد می‌گسترند و همواره با بدی و اهریمن درستی‌زند. هوشنگ پادشاهی خویش را از سوی پروردگار می‌داند:

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستش کمر
(همان: ۲۹/۱)

جمشید نیز فرمان‌روایی خویش را بخشش الهی و فرهٔ ایزدی می‌داند و جای‌گاه شاهی و موبدی را هم زمان برای خویش می‌پذیرد:

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری، همم موبدی
(همان: ۴۱/۱)

۳-۱-۲- حکومت خودکامه و استبدادی

فردوسی، پادشاهان خودکامه و ستم‌گر اهریمن‌خوی را نکوهیده است. «خودکامگی در سرزمین‌های خاورزمین، پیشینه‌ای تاریخی و کهن دارد. خودکامگی خاورانه، گونه‌ای از فرمان‌روایی بی‌چند و چون است که هیچ بند و بازدارنده‌ای آن را فرو نمی‌گیرد و مرز و کران نمی‌نهد» (کزازی، ۱۳۸۳: ۳). این ساخت حکومتی در شاهنامه به چند صورت ارائه شده است: در بخش اساطیری، حکومت جبارانه و مسبتدانهٔ ضحاک دیده می‌شود که با اهریمن هم‌پیمان است و با کمک او پس از قتل پدر، ابتدا در گنگ دژ هوخت (بیت‌المقدس) قدرت را در دست می‌گیرد و سپس بر جهان حکومت می‌راند.

فرومایه ضحاک بی‌دادگر بدین چاره بگرفت جای پدر
به سر بر نهاد افسر تازیان بر ایشان ببخشید سود و زیان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸/۱)



۳-۱-۳- حکومت عادلانه «شاهنشاهی» با تقسیم قدرت به صورت ایالتی یا

فدرالی

در حکومت عادلانه شاهنشاهی که فرمان‌روایی بر ایران و کشورهای همسایه آن به صورت ایالتی است، «شاه در رأس هرم قدرت کشوری و ایالتی قرار دارد. شاهان ایالتی ایرانی و همچنین متحدان غیرایرانی شاه هرچند در حیطه حکومتی خود از نوع خودمختاری و آزادی عمل برخوردارند، اما تحت فرمان شاهنشاه هستند. شاهان ایالتی اغلب ایرانی‌تبارند، چون سام، زال یا رستم (شاه سیستان)، گودرز (شاه اصفهان)، گرگین (شاه خوزستان) و مهرباب (شاه کابل). از سوی دیگر، شاهان چند کشور مجاور نیز متحد شاهنشاه ایران هستند، چون رای، مهران و شنگل (شاهان هند و دیگر رایان هند)، سرو، نعمان، مُندر (شاهان یمن)، ساوه (خاقان چین و چندین خاقان دیگر)، شاهان ارمنستان، ترکستان، هپتال و قیصر روم. بعضی از شاهان ایالتی و پهلوانان ایرانی و همچنین شماری از موبدان و بخردان و بزرگان و آزادگان به عنوان مشاور به شاه خدمت می‌کنند و وظایف و حقوق خاصی دارند؛ از آن جمله باید در مراسم بر تخت نشستن و تاج‌گذاری شاه حضور داشته باشند تا پادشاهی او را به رسمیت بشناسند. در بخش اساطیری شاهنامه (دوره پیش‌دادی)، به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هرچند قدرت مرکزی را به طور مطلق در دست دارند، اما با داد و دهش حکومت می‌کنند. شاهنشاه معتقد به پروردگار است و اشاعه دین و دادگستری، بخش مهمی از حکومت او را تشکیل می‌دهد؛ با این حال، از زمان جمشید به بعد، موبدان تشکیلاتی مستقل از حکومت دارند که در رأس آن، موبد موبدان و گاهی هم شاه قرار دارد (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۹-۲۱).

۳-۲- حکومت ملوک‌الطوایفی (ایالتی)

برخلاف حکومت مطلقه شاه و انواع آن که قدرت شاه مرکزیت داشت و همه حکومت‌های داخلی و کشورهای مجاور تحت لوای یک شاه بودند، در حکومت ملوک‌الطوایفی که با سلسله اشکانیان ظاهر شد، حکومت به شکل ایالتی و طایفه‌ای بود. با توجه به فرمان‌روایی حاکمان این خاندان در هر یک از آن ایالات، «حکومت شاه محور رواج داشته که می‌توان آن را نمونه‌ای کوچک از حکومت پادشاهی با تقسیم قدرت به صورت شهری قلم‌داد کرد» (رستگار، ۱۳۸۴: ۲۱). فردوسی به دلیل اطلاعات محدودی که از سلسله و خاندان اشکانی دارد، چیزی بیش از چند نام نیاورده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸/۶-۱۳۹).

۳-۳- حکومت مزدک و مزدکیان

حکومت مزدک در شاهنامه در عهد پادشاهی قباد ظهور پیدا کرد؛ شاهنامه تنها منبعی است که چگونگی ورود مزدک به دربار قباد را با طول و تفصیل آورده است و منابع تاریخی ماقبل شاهنامه این قضیه را مسکوت گذارده اند. بنابر متن شاهنامه، قباد با شنیدن استدلالات منطقی مزدک در باب مشکلات تودهٔ مردم و لزوم اصلاحات در دیانت زرتشتی، با او همدستان می شود و جای گاه موبد موبدان را بدو می سپارد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶/ ۴۵۱-۴۵۵). به استناد شاهنامه، قباد که در مقابل سخنان مزدک پاسخی نداشت ابتدا به باز شدن انبارهای آذوقه به روی عوام گرسنه رضایت داد و سپس به بالا گرفتن نفوذ مزدک، به تدریج سایر تعلیمات مذهبی او را پذیرا شد. بیش تر مورخان معاصر اعتقاد دارند که قباد با پذیرش این آیین در جست و جوی راهی برای سرکوب بزرگان داعیه دار و قدرت طلبی چون زرمهر (در شاهنامه: سوفزای) بود (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۴۰).

۴- مشروعیت حکومت در شاهنامه

لفظ مشروعیت دربارهٔ حکومت‌های پیش از اسلام مترادف «حقانیت» و «سزاواری» است. مشروعیت حکومت در شاهنامه غیر از حکومت مزدک، در سه نوع حکومت عادلانهٔ خدامحور، حکومت عادلانه با تقسیم قدرت به صورت ایالتی و حکومت ملوک الطوائفی، عمدتاً بر پایهٔ معیار اولیه دارای ویژگی‌های زیر است:

الف- تعلق به گروه «برتران»، یعنی بزرگان و آزادگان

ب- داشتن فرّ کیانی، ایزدی یا موبدی

ج- دانش (رای و خرد)

د- برخورداری از افسون

۵- آیین و مراسم آغاز حکومت‌ها در شاهنامه

در مراسم آغاز حکومت بیش از ۵۰ پادشاه در شاهنامه، چندین الگو وجود داشته که عبارت‌اند از: بر تخت نشستن، تاج‌گذاری، صدور منشور (خطابهٔ شاهی)، گوهرافشانی، داشتن کمربند و مهر پادشاهی، اهدای خلعت شاهانه، داشتن فرّه ایزدی و تعیین روز پادشاهی. بیش تر شاهان در آغاز حکومت در انجمنی با حضور بزرگان، جهان پهلوانان و گاه موبدان طی مراسمی خاص بر تخت می‌نشسته و تاج بر سر می‌گذاشته‌اند و با آفرین‌گویی حضار به رسمیت می‌رسیده‌اند. برای نمونه هوشنگ که آغاز حکومتش با تاج‌گذاری تصویر می‌شود



جهان‌دار هوش‌نگ با رای و داد به جای نیا تاج بر سر نهاد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹)

و یا تهمورث در آغاز حکومتش موبدان را فرامی‌خواند و با آن‌ها سخن می‌گوید:
پسر بُد مرا و را یکی هوش‌مند گران‌مایه تهمورث دیوبند
بیامد به تختِ پدر برنشست به شاهی کمر بر میان بر بست
همه موبدان را ز لشکر بخواند به خوبی چه مایه سخنها براند
(فردوسی، ۱۳۹۱: ۱/۳۵)

بهمن اسفندیار نیز در آغاز حکومت، انجمنی از بخردان تشکیل می‌دهد (همان: ۴۷۱/۵):
به‌طور کلی تعداد و درصد الگوهای آیین و مراسم آغاز پادشاهی در شاهنامه را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

آیین و مراسم	تعداد پادشاهان	درصد
بر تخت نشستن	۵۱	٪ ۱۰۰
تاج‌گذاری	۳۵	٪ ۷۵
صدور منشور (خطابه)	۴۰	٪ ۸۴
گوهرافشانی	۴	٪ ۸
بستن کمر بند شاهی	۱	٪ ۲
مهر پادشاهی	۱	٪ ۲
اهدای هدیه و خلعت شاهانه	۲	٪ ۴
داشتن فرّه ایزدی	۲۴	٪ ۵۰
تعیین روز پادشاهی	۲	٪ ۴

۶- الگوهای قدرت‌یابی شاهان در شاهنامه

شاه در حکومت‌های ایران باستان، نماینده و سایه خدا بر روی زمین بود و مردم مطیع محض او بودند. مردم، حامی پادشاهانی چون کیومرث و کی خسرو که رفتاری هم‌راه با داد و دهش داشتند و از ستم و بی‌داد پرهیز می‌کردند، بودند:

کیومرث شد بر جهان کدخدای از او اندر آمد همی پرورش
به گیتی درون سال سی شاه بود دو تا می‌شدندی بر تخت او
به رسم نماز آمدندیش پیش
نخستین به کوه اندرون ساخت جای که پوشیدنی نو بُد و نو خورش
به خوبی چو خورشید بر گاه بود از آن بر شده فرّه و بخت او
وزو برگرفتند آیین خویش (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۱)

در برابر شاهان بی‌دادگری چون ضحاک قیام کردند و پادشاهی بهرام گور را، به دلیل بی‌دادگری پدرش، نپذیرفتند؛ اما بهرام به سران و بزرگان ایران که از پادشاهی او بیمناک بودند، پیشنهاد کرد که تاج شاهی را میان دو شیر بگذارند و هر که بتواند آن را بردارد، به پادشاهی برسد و سران گفتند این، کار فره ایزدی است (همان: ۴۰۵/۶).

۷- رابطه و نقش پهلوانان و موبدان با شاهان: پهلوانان و موبدان در به قدرت رسیدن شاهان حضوری مؤثر داشتند، به‌ویژه در دوران پهلوانی، از جمله در پادشاهی زوطهماسپ، کی قباد، کی کاووس، کی خسرو، جهان‌پهلوانان خردمند و نام‌آوری چون زال و رستم نقشی مهم و بسزا داشتند.

زوطهماسپ پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب، با خواست زال بر تخت نشست؛ زیرا زو هم نجیب‌زاده بود و هم از نژاد شاهان و هم صاحب خرد.

ز تخم فریدون بجستند چند	یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پورته‌ماسپ زو	که زور کیان داشت و فرهنگ گو
به شاهی بر او آفرین خواند زال	نشست از بر تخت زو پنج سال

(همان: ۳۲۳/۱)

اما در پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ، مخالفت خود را اعلام کردند. بهرام گور نیز با راهنمایی و حمایت موبدی به نام «مُنذر» به سلطنت رسید؛ زیرا مردم به دلیل بی‌دادگری پدرش، با پادشاهی او مخالف بودند (همان: ۴۰۱/۶).

۸- پایه‌ها و لوازم حکومت پادشاهان در شاهنامه

عناصر و پایه‌هایی که در ایجاد حکومت پادشاهان نقش داشته، عبارت‌اند از: قدرت، فره ایزدی، فره شاهی (وراثت)، ثروت، سیاست و داشتن پشتوانه و پایگاه اجتماعی که به اجمال به آن‌ها می‌پردازیم:

۸-۱- قدرت: یکی از مهم‌ترین ابزارهای حکومت‌داری از گذشته تا امروز بوده است. سلطه‌گر همیشه می‌خواهد قدرت خود را به نحوی توجیه کند و مشروع جلوه دهد. همهٔ انواع قدرت «پیوسته درصددند که اعتقاد به مشروعیت خود را در ذهن پیروان خود برانگیزند. کهن‌ترین توجیهی که می‌شناسیم، توسل به سایهٔ خداست. سلطه‌گر معتقد است که فره ایزدی دارد و از این رو حکمرانی، حق اوست. بدیهی است که شرط دوام فره ایزدی در فرمانروا، تبعیت او از قانون ایزدی است» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۱۱-۲۰ و ۳۶). «اصولاً نهاد سلطنت به این علت دو هزار و پانصد سال در ایران به حیات سیاسی خود ادامه داد که مؤثرترین ابزار تمرکز قدرت را در اختیار داشت و نوع حکومت عموماً فردی، مطلقه، استبدادی، و خودمحمور بود و نظام



حکومتی نیز متکی بر سلسله مراتب زنجیره درازمدت بود که از سرحلقه اصلی آن، شاه نشأت می‌گرفت» (شعبانی، ۱۳۷۱: ۱۴۲).

۸-۲- فرّه ایزدی: دومین پایه به حکومت رسیدن پادشاهان، فرّه ایزدی است و بر اساس دیدگاه بسیاری از پادشاهان شاهنامه، اکثر آن‌ها، نخستین پایه حکومت خود را فرّه ایزدی می‌دانند. فرّه ایزدی، شکوه و جلال شاهی و حمایت معنوی و باطنی است که در پادشاهان دادگستر متجلی می‌گردد و از همگان برتری یافته و شایسته تاج و تخت می‌شوند. در زامیادیش از فرّه به عنوان فروغی نیرومند، آفریده اهورامزدا که والاتر از همه آفریدگان است، یاد شده است. در مهریشت «از خورنه به عنوان آتش سوزان یاد شده و نیز چنین تفسیر کرده‌اند که فرّه چون مایع سیال با طبیعتی آتش گونه است که تخمه زندگی را در موجودات بارور می‌کند» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۳).

۹- فرّه و انواع آن در شاهنامه و اندیشه فردوسی

از واژه فرّ بارها در شاهنامه استفاده شده است. فردوسی معنای واحدی برای این واژه به کار نبرده است؛ بلکه معانی گوناگونی از آن استنباط شده که می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف- فروغ، نور یا موهبتی که اهورامزدا به کسی که شایسته باشد، می‌بخشد؛

ب- بزرگی، شکوه، فرهنگ و هوش؛

ج- زیبایی، شادابی و شکفتگی؛

د- دانش و آبرو (اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۸).

انواع فرّ در شاهنامه با انواع آن در اوستا، انشعابی بیش‌تر یافته است و شامل فرّه کیانی یا شاهی، فرّه ایزدی، فرّه موبدی یا پیام‌بری، فرّه پهلوانی، فرّه سخن، فرّه ایرانی و ... می‌شود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۹-۱- فرّه کیانی یا شاهی (وراثت): فرّه شاهی که همان نژاد و نسب است، در ساختار حکومتی باستان، به ویژه شاهنامه، نقش کلیدی دارد و به صورت موروثی از پدر به پسر انتقال می‌یابد. «شاهزادگانی که با استناد به فرّه شاهی مدعی حکومت می‌گردند، این ادعای خود را یا بر این پایه استوار می‌کنند که فرزند ارشد شاه و یا از نسل یک شاه هستند؛ حتی حکام مستبدی چون ضحاک و افراسیاب، مشروعیت پادشاهی خود را اولاً بر اساس نسب شاهی خود توجیه می‌کنند و ثانیاً با اعمال زور و ایجاد خفقان در جامعه، حکومت را به دست می‌گیرند. فرّه شاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، شامل حال کلیه شاهزادگان شده که تعلق آنان را به گروه بزرگان تضمین می‌کند؛ اما تنها شرط کافی برای مقبولیت و ادعای شاهی نیست» (رستگار، ۱۳۸۴: ۲۳).

در داستان گشتاسپ می‌خوانیم که وی علاوه بر پادشاهی، فره‌شاهی را نیز به ارث می‌برد.
 چو گشتاسپ بر شد به تخت پدر که فرّ پدر داشت و بخت پدر
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۷۷)

فرّه‌شاهی (وراثت) برای پادشاهی بیش‌تر مختص پادشاهان مرد بوده است؛ اما گاهی در پادشاهی زنان نیز مطرح می‌شود برای نمونه می‌توان به پادشاهی آرمیدخت که مشروعیت حکومتش بر پایه فره‌شاهی و موروثی و داد و دهش بود اشاره کرد که می‌گوید:

یکی دخت دیگر بُد آرم نام ز تاج بزرگان رسیده به کام
 بیامد به تخت کیان برنشست گرفت این جهان جهان را به دست
 (همان: ۳۹۹/۸)

۹-۲- فره‌ایزدی

فرّه‌ایزدی از مهم‌ترین لوازم مشروعیت بخش قدرت در تاریخ ایران بوده است که نه تنها در دوره ایران باستان حتی پس از آن و تا دوران اسلامی نیز به شکل‌های مختلف حیات می‌یابد. برای مثال مؤلفه محوری فرّ‌ایزدی به عنوان عامل مشروعیت بخش پادشاهی ساسانیان به عنوان مؤلفه ظل‌الله بودن شاهان در پس از اسلام تبدیل شد (قاضی مرادی، ۱۳۸۰: ۷۷). در شاهنامه، فره‌ایزدی «بر اساس فرمان اهورامزدا، فقط به شاهان داده می‌شود و به آنان مشروعیت می‌بخشد» (اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۲۷). جمشید پس از پادشاهی، خود را شایسته حکمرانی جهانی می‌داند:

گران‌مایه جمشید فرزند او کمر بست یکدل پر از پندِ او
 کمر بست با فرّ شاهنشاهی جهان گشیت سرتاسر او را رهی
 منم گفت با فرّه‌ایزدی همم شهریاری، همم موبدی
 (همان: ۴۱/۱)

فرّه‌ایزدی از بُعد زیباشناختی نیز برخوردار است. فردوسی چهره پادشاهان، به‌ویژه پادشاهان اساطیری را که دارای پرتو فرّ‌ایزدی هستند، به خورشید تابان و با زیبایی ماه تابنده تشبیه می‌کند. مثل فریدون، کی قباد و شاهانی که از نسل او هستند. درباره کیومرث چنین سروده:

به گیتی درون شاه سی سال بود به خوبی چو خورشید، بر گاه بود
 همی تافت زو فرّ شاهنشاهی چو ماه دو هفته ز سرو سهی
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۱)



۹-۳- فرّه موبدی یا پیامبری

کسانی که برای دین و سرزمین خویش می‌جنگند و سرزمین یزدان‌پرستان را گسترش می‌دهند، «دارای فرّه موبدی می‌شوند» (اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۲۷). منوچهر در حمله سپاه تور به رزمندگان ایرانی می‌گوید: کسانی که خون لشکر چین و روم را بریزند، تا ابد نیک‌نام و با فرّه موبدان می‌باشند.

هر آن کس که از لشکر چین و روم بریزند خون و بگیرند بوم
همه نیک‌نامند تا جاودان بمانند با فرّه موبدان
(همان: ۱۴۰/۱)

۹-۴- فرّه پهلوانی

این فرّه در شاهنامه، خاصّه رزمندگان و سرداران سپاه و جهان‌پهلوانان است که به کمک آن، شاه را یاری نموده و ایرانشهر را از گزند دشمنان مصون می‌دارند که از معروف‌ترین دارندگان آن، از سام، زال، رستم را می‌توان نام برد. هنگامی که کی‌خسرو برای پیدا کردن مبارز با اکوان دیو، پهلوانان خود را این چنین خطاب می‌کند:

و دیگر که خسرو جهان‌دیده بود ز کارآگهان نیز بشنیده بود
که آن چشمه‌ای بُد که اکوان دیو جهان گشت ازو پر فغان و غریو
وز آن پس به گردان چنین گفت که ای نامداران با فرّ و جاه
شاه گوی باید اکنون چو شیر ژیان ز گردان که بندد کمر بر میان
(همان: ۲۹۰/۳)

«فرّه در هر دوره از شاهنامه با اشکال متناسب با آن دوره ظاهر می‌شود و جنبه نمادین و بازنمایی دارد: گاهی از چهره و قیافه و گاهی از گفتار و کردارها. در دوره اساطیری به صورت هاله‌ای نورانی گرداگرد شاهان متجلی می‌شد، به گونه‌ای که حتی اطراف خود را روشن می‌گردانید. گاهی در دوران پهلوانی و تاریخی نیز فرّه به صورت هاله‌ای از چهره شخص قابل رؤیت می‌شود. همچنین فرّه و فروغ یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در دوره تاریخی در شاهنامه چنان خیره‌کننده است که آسیاب را روشن کرده و آسیابان در وصف روی تابان و پرفروغ یزدگرد می‌گوید: (اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۳۰)

چو خورشید گشته است زو آسیا خورش نان خشک و نشستن گیا
هر آن کس که او فرّ یزدان ندید از این آسیابان بایسد شنید
(فردوسی، ۱۳۹۱: ۴۵۶/۸)

۱۰- مشروعیت حکومت پادشاهان چهار سلسله پادشاهی شاهنامه

پادشاهان چهار سلسله (پیش‌دادی، کیانی، اشکانی و ساسانی)، علاوه بر دارا بودن آیین‌های پادشاهی، دلایل مشروعیت حکومتشان بر پایه‌هایی استوار بوده است که در جداول زیر و جداگانه اشاره می‌شود:

آیین‌ها و دلایل مشروعیت حکومتی پادشاهان پیش‌دادی

پادشاهان	آیین‌های پادشاهی	دلایل مشروعیت حکومتی
کیومرث	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری، پناه بردن به کوه، جشن سده و نوروز	قدرت مثبت، فره شاهی، فرآیزدی و داد و دهش. (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱/۱)
هوشنگ	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فرآیزدی، فر شاهی (وراثت)، فر کیانی، داد و دهش و آبادانی. (همان: ۲۹/۱)
تهمورث	//	فر شاهی، فرآیزدی که آن را در حین حکومت با زهد و سلوک و تزکیه نفس دریافت نمود و داد و دهش (همان: ۳۵/۱)
جمشید	//	فرآیزدی، فر شاهی (وراثت) و آبادانی. (همان: ۴۱/۱)
ضحاک	_____	قدرت منفی، بی‌دادگری، جادو و افسونگری (همان: ۵۵/۱)
فریدون	بر تخت نشستن و تاج‌گذاری	فر شاهی، فرآیزدی که در حین سلطنت دریافت نمود و داد و دهش. (همان: ۸۹/۱)
منوچهر	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فر شاهی (وراثت)، فرآیزدی و فر موبدی. (همان: ۱۶۳ و ۱۶۱/۱)
نوزر	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و اهدای شادباش به بزرگان حاضر در مراسم پادشاهی	فر شاهی و فرآیزدی (همان: ۲۸۵ / ۱)
زوتهماسپ	بر تخت نشستن	فر شاهی (وراثت)، داد و دهش. (همان: ۳۲۷/۱)

آیین‌ها و دلایل مشروعیت حکومتی پادشاهان کیانی

پادشاهان	آیین‌های پادشاهی	دلایل مشروعیت حکومتی
کی‌قباد	بر تخت نشستن و تاج‌گذاری	فرآیزدی، فر کیانی، فر شاهی. (همان: ۳۴۵/۱)
کی‌کاووس	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فر شاهی (وراثت)، ابتدا فرآیزدی داشت که بر اثر غرور از او کسب شد. (همان: ۴/۲)
کی‌خسرو	بر تخت نشستن و تاج‌گذاری	فر شاهی (وراثت)، فرآیزدی، فر موبدی و داد و دهش (همان: ۵۲۱ / ۳)
لهراسپ	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فر شاهی (وراثت) و فرآیزدی (به دلیل شایستگی او برای سلطنت) (فردوسی، ۱۳۹۱: ۵/۴ و ۵)
گشتاسپ	//	فر شاهی و فرآیزدی (که به دلیل تمایل به بی‌دادگری از او سلب شد) (فردوسی، ۱۳۹۱: ۵/۷۷ و ۷۸)
بهمن / اسفندیار	//	قدرت منفی و بی‌دادگری، فر شاهی (همان: ۴۷۱/۵)



قدرت منفی و بی‌دادگری، فرّ شاهی (همان: ۴۸۸ و ۴۸۷/۵)	//	همای چهر آزاد
فرّ شاهی (وراثت)، فرّ ایزدی و داد و دهش (همان: ۵۱۶/۱)	//	داراب
فرّ شاهی، قدرت منفی و بی‌دادگری (همان: ۵۲۹ و ۵۳۰)	//	دارای داراب
فرّ شاهی و موروثی و فرّ ایزدی (همان: ۶۳۰/۵)	//	اسکندر

آیین‌ها و دلایل مشروعیت حکومتی پادشاهان اشکانی

پادشاهان	آیین‌های پادشاهی	دلایل مشروعیت حکومتی
اشک (از نژاد کی قباد)	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری	فرّ شاهی (همان: ۱۳۸/۶)
شاپور	//	(همان: ۱۳۸/۶)
گودرز	//	(همان: ۱۳۸/۶)
بیژن	//	(همان: ۱۳۸/۶)
نرسی	//	(همان: ۱۳۸/۶)
اورمزد	//	(همان: ۱۳۸/۶)
آرش	//	(همان: ۱۳۸/۶)
اردوان بزرگ (بهرام)	//	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۱۳۸/۶)

آیین‌ها و دلایل مشروعیت حکومتی سلسله ساسانی

پادشاهان	آیین‌های پادشاهی	دلایل مشروعیت حکومتی
اردشیر بابکان	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فرّ ایزدی و فرّ شاهی و داد و دهش. (همان: ۱۹۳/۶ و ۱۹۴)
شاپور اردشیر	//	فرّ شاهی و داد و دهش، فرّ ایزدی (همان: ۲۴۳/۶ و ۲۴۴)
اورمزد	بر تخت نشستن و صدور منشور	فرّ شاهی، فرّ ایزدی، داد و دهش. (همان: ۲۵۵ و ۲۵۶/۶)
بهرام اورمزد	بر تخت نشستن	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۲۶۳ و ۲۶۵)
بهرام بهرام	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	(همان: ۲۶۹ و ۲۷۱/۶)
بهرام بهرامیان	//	(همان: ۲۷۵/۶)
نرسی بهرام	//	(همان: ۲۸۳/۶)
اورمزد نرسی	//	(همان: ۲۸۵ و ۲۸۶/۶)
شاپور ذوالاکتاف	//	فرّ شاهی، فرّ ایزدی، داد و دهش (همان: ۲۸۷/۶)
اردشیر نکوکار	//	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۳۴۵ و ۳۴۶/۶)
شاپور سوم	//	(همان: ۳۴۹ و ۳۵۰/۶)
بهرام شاپور	//	(همان: ۳۵۵ و ۳۵۶/۶)

یزدگرد بزهکار	//	فرّ شاهی، داد و دهش و سپس متمایل به بی‌دادگری (همان: ۳۶۱/۶ و ۳۶۲)
بهرام گور	//	فرّ ایزدی، فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۴۱۶/۶ و ۴۱۷)
یزدگرد دوم ساسانی	//	فرّ شاهی، موروئی (همان: ۴/۷ و ۳)
هرمز سوم ساسانی	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری	فرّ شاهی، شایستگی او برای پادشاهی (همان: ۷/۷ و ۹)
پیروز	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	فرّ شاهی، موروئی (همان: ۷/۱۵ و ۱۶)
بلاش پیروز	//	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۷/۳۱ و ۳۲)
قباد	//	فرّ شاهی بود و متمایل به بی‌دادگری (همان: ۷/۵۱ و ۵۲)
کسری انوشیروان	//	فرّ شاهی، فرّ ایزدی، داد و دهش و قدرت مشروع (همان: ۷/۸۸ و ۹۲)
هرمز	بر تخت نشستن و صدور منشور	فرّ شاهی، داد و دهش، اما بعداً متمایل به بی‌دادگری (همان: ۷/۴۶۷ و ۴۶۹)
خسرو پرویز	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و صدور منشور	(همان: ۸/۳ و ۴)
شیرویه	//	(همان: ۸/۳۲۳ و ۳۲۴)
اردشیر شیروی	//	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۸/۳۷۷)
فرابین (گراز)	//	بی‌دادگری و اهریمن‌خویی (همان: ۸/۳۸۵)
پوران دخت	//	فرّ شاهی، داد و دهش (همان: ۸/۳۹۳)
آزرم دخت	//	(همان: ۸/۳۹۹ و ۴۰۰)
فرّخ زاد	//	بی‌دادگری و اهریمن‌خویی (همان: ۸/۴۰۳ و ۴۰۴)
یزدگرد سوم ساسانی	//	فرّ ایزدی، فرّ شاهی (وراثت)، داد و دهش (همان: ۸/۴۱۰ و ۴۱۱)

۱۱- بررسی تقابل قدرت و فرّ شاهی (وراثت)

از آن‌جا که شاهنامه، نبرد قدرت‌هاست؛ یعنی نبرد اهورامزدا و اهریمن، باید دید که در بررسی تقابل قدرت و فرّ شاهی (وراثت)، کدام عامل پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر است. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، قدرت در شاهنامه در دو جهت ظاهر می‌شود: قدرت مثبت و مشروع که مختص پادشاهان دیندار و دادگر است، چون فریدون، کی‌خسرو و کی‌قباد و قدرت منفی و نامشروع که مختص پادشاهان سفاک و بی‌دادگر و افسون‌گر است، چون ضحاک و افراسیاب. پادشاهان بی‌دادگر برای به دست آوردن تخت و تاج شاهی از هیچ ستم و ناحق فروگذار نبودند. مشروعیت حکومت پادشاهان خوب شاهنامه، بر اساس فرّ ایزدی، فرّ شاهی (وراثت) و



داد و دهش گذاشته شده است که در داستان جمشید، می‌بینیم: آن‌گاه که جمشید پس از ۳۰۰ سال که از حکومتش می‌گذشت و مردم بی‌مرگ و شادان بودند، روزی در حضور مهان و موبدان از سر غرور، خود را کردگار خواند و یزدان پاک در پادشاهی‌اش شکست افکند و فرّ ایزدی از او دورگشت و مردم ایران علیه او برخاستند. ضحاک در این میان از فرصت استفاده کرد و با بی‌داد و جادو و افسون بر تخت سلطنت ایران نشست و بدین گونه نگذاشت که جانشینی و سلطنت که حقّ مسلم فرزند جمشید بود، به ورثه‌اش برسد.

اساساً فرّه، ناپایدار است و پایداری آن مشروط دانسته شده است چنان که «در سیرت پادشاهان، مکرر ذکر شده و در داستان جمشید هم تأکید گردیده که فرّه پادشاهان ناپایدار است و چون حکم‌رانی از راه راست منحرف شود و به کژی گراید، آن را از دست می‌دهد» (سودآور، ۱۳۸۳: ۴۸).

اصل فرّ شاهی (موروثی بودن) به تنهایی شرط کافی نیست؛ بلکه گاهی صلاحیت و شایستگی شاه‌زاده‌ای، دلیل بر به حکومت رسیدن اوست. در داستان جانشینی فریدون دو فرزندش، سلم و تور، سلم به دلیل فرزند ارشد بودن و تور به دلیل برتری‌اش در رزم‌آوری، خود را شایسته جانشینی می‌دانستند. فریدون، که جهان را به سه بخش کرده بود، روم را به سلم و توران را به تور می‌بخشد و ایرج را به دلیل صلاحیت و شایستگی‌اش برای جانشینی و حکومت بر ایران برمی‌گزیند. مورد دیگر، طوس و گسته‌م، فرزندان نوذر هستند که شایسته شاهی شناخته نشدند و بر تخت ننشستند.

رستم، دارای فرّه پهلوانی است و خود را نه گماشته شاه، بلکه -اگر نه برتر- هم‌تراز او و برگزیده بی‌واسطه آفریدگار می‌داند و هرگاه که فرهمند دیگری رستم دارای فرّه پهلوانی را از پایگاهی که لازمه فرّ و خویشکاری اوست فروتر بینگارد، بانگ خشم رستم بلند می‌شود که آزاد زادم و «نه من بنده ام» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۳۷۳).

نژاد و نسب: مقام پادشاهی در شاهنامه بیش‌تر موروثی است، یعنی از پدر به پسر منتقل می‌گردد؛ اما گاهی نوه پسر یا دختری به پادشاهی می‌رسند. از جمله هوشنگ، منوچهر و کی‌خسرو و بهمن که نوادگان شاهان پیش از خود هستند.

منوچهر هفتمین پادشاه پیش‌دادی، نواده فریدون و نوه ایرج و ماه آفرید است که پس از کشته شدن ایرج، به جای نیا بر تخت نشست:

منوچهر یک هفته با درد بود دوچشمش پر آب و رُخش زرد بود

به هشتم بیامد منوچهر شاه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

(همان: ۱۶۱/۱)

گاهی پادشاهی با معرفی پادشاه پیشین شاه می‌شود. هم‌چون لهراسپ که با معرفی کی خسرو به پادشاهی می‌رسد (همان: ۳۵۸/۴).

گاه زنان شاهنامه نقش سیاست‌مدارانی دانا و آگاه را بازی می‌کنند: مانند سیندخت، هم‌سر مهرباب کابلی؛ گاه بزرگ پهلوانانی هستند که در لباس رزم و مردانه مانند قهرمانی دلیر از کیان و مرز و بوم خویش دفاع می‌کنند: هم‌چون گردآفرید و گردیه و گاه مظلومانه بی‌هیچ نام و نشان، زاینده دلیر مردان و انسان‌هایی پاک در حماسه ملّی می‌گردند تا پایه‌های حماسه را محکم‌پیزی کنند: مانند مادر سیاوش که اسطوره پاک و راستگویی را به دنیا آورد و بی‌هیچ چشم‌داشتی از دنیا رفت و نیز تهمینه و جریره.

از پنجاه و چهار پادشاه در شاهنامه، ۳ نفر زن و بقیه مرد بوده‌اند. تعداد پادشاهانی که از طریق فرّشاهی و وراثت به حکومت رسیده‌اند، پنجاه نفر و آنان که غیر موروثی سلطنت را به دست آورده‌اند، چهار نفر بوده‌اند. در جدول زیر، تعداد و درصد پادشاهان مرد و زن و موروثی و غیرموروثی آمده است:

جدول تعداد و درصد پادشاهان مرد و زن و موروثی و غیر موروثی

فراوانی پادشاهان	تعداد	درصد
پادشاهان مرد	۵۱	٪ ۹۵
پادشاهان زن	۳	٪ ۶
پادشاهان موروثی	۵۰	٪ ۹۵
پادشاهان غیر موروثی	۴	٪ ۸

نتیجه‌گیری

حکیم توس در شاهنامه واژه «پادشاه» را با نام‌های شاه، پادشاه، خدای، خداوندگار، جهان دار، کی، شهریار، خسرو، خدیو و کدخدای آورده که گاهی این واژه برای مشروعیت و گاهی برای عدم مشروعیت به کاررفته است. محور اصلی پایه‌های حکومت در شاهنامه، قدرت و انواع تجلیات آن و عوامل شکل‌گیری حکومت‌ها در شاهنامه، فرّه ایزدی، فرّه شاهی (وراثت) است. مشروعیت پادشاهان خوب در شاهنامه با واژه‌های دادگری، دینداری (داد و دهش) آمده و مشروعیت پادشاهانی چون ضحاک، افراسیاب و ارجاسپ تورانی بر پایه زور و ستم و شرارت استوار گشته است. در حکومت‌های مطلقه، قدرت پادشاه مرکزیت داشته و همه حکومت‌های داخلی و کشورهای مجاور تحت لوای یک پادشاه فرمان‌روایی می‌کرده‌اند. در حکومت ملوک‌الطوایف (اشکانیان)، حکومت ایالتی و طایفه‌ای بود. با توجه به فرمان‌روایی حاکمان



اشکانی، در هر یک از آن ایالت‌ها حکومت «شاه‌محور» رواج داشته است که می‌توان آن را نمونه‌ای کوچک از حکومت پادشاهی با تقسیم قدرت به صورت شهری قلمداد کرد. در حکومت عادلانه شاهنشاهی با تقسیم قدرت به صورت ایالتی (فدرالی)، بعضی از شاهان ایالتی و پهلوانان ایرانی و همچنین شماری از موبدان و بخردان و بزرگان و آزادگان به عنوان مشاور به شاه خدمت می‌کردند و از وظایف و حقوق خاصی برخوردار بودند. از جمله: حضور در مراسم بر تخت نشستن و تاج‌گذاری شاهان و به رسمیت شناختن آن‌ها. در بخش اساطیری شاهنامه، به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هرچند قدرت مرکزی را به طور مطلق در دست نداشتند، اما با داد و دهش حکومت می‌کردند.

شاه خوب از نظر فردوسی، گوش به فرمان سروش دارد و فرآیزدی با اوست و در دادگری و آبادی کشور و آسایش مردم می‌کوشد. شاه بد، گوش به فرمان اهرمن و جادو می‌سپارد و فرآیزدی از او دور می‌شود. شاهنامه، پادشاهان خودکامه و ستم‌گر اهریمن‌خوی را نکوهیده است. در حکومت خودکامه، میل و اراده شاه قانون است. این ساخت حکومتی به چند صورت ارائه شده است: در بخش اساطیری شاهنامه به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هرچند قدرت مرکزی را به طور مطلق در دست دارند، اما با داد و دهش حکومت می‌کنند. شاهنشاه معتقد به پروردگار است و اشاعه دین و دادگستری، بخش مهمی از حکومت او را تشکیل می‌دهد؛ با این حال از زمان جمشید به بعد، موبدان تشکیلاتی مستقل از حکومت شاه دارند که در رأس آن، موبد موبدان و گاهی هم شاه قرار دارد. در بخش نیمه‌تاریخی، گشتاسپ و اسفندیار برای اشاعه دین زرتشت دست به جنگ‌های مذهبی زده و علیه مهرکیشان در ایران و توران می‌جنگند. در بخش تاریخی هم شماری از شاهان خود را حامی دین می‌دانند. در شاهنامه، پادشاهی دیندار بیش‌تر دیده می‌شود مثل: فریدون، منوچهر، کی‌قباد، کی‌خسرو، گشتاسپ، اردشیر بابکان و اعقابش، انوشیروان و غیره.

فرشاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، شامل حال کلیه شاهزادگان شده که تعلق آنان را به گروه بزرگان تضمین می‌کند، اما تنها شرط کافی برای مقبولیت و ادعای شاهی نیست. فرشاهی برای پادشاهی، بیش‌تر مختص پادشاهان مرد بوده است؛ اما گاهی در پادشاهی زنان نیز مطرح می‌شود. هم‌چون پادشاهی همای دوره نیمه تاریخی و پوران‌دخت و آرمیدخت در دوره تاریخی. در برخی موارد در شاهنامه آمده که پادشاهان گاهی عاشق دختران معمولی شده‌اند که نمونه آن در داستان بهرام گور و دختران آسیابان آمده است.

از آن‌جا که شاهنامه، نبرد قدرت‌هاست؛ در بررسی تقابل قدرت و فرشاهی (وراثت)، گاهی نقش قدرت در مفهوم نامشروع (بی‌دادگری) پررنگ‌تر و مؤثرتر است. هم‌چون پادشاهی

ضحاک و افراسیاب که بر پایه قدرت و بی‌دادگری به حکومت رسیدند. گاه نقش وراثت و فرّ شاه مؤثرتر است. گاهی صلاحیت و شایستگی شاهزاده‌ای دلیل بر به حکومت رسیدن اوست. در داستان جانشینی فریدون، پسر کوچکش به دلیل صلاحیتش به جانشینی پدر رسید. تعداد پادشاهان مرد و موروثی از تعداد پادشاهان زن بیشتر است و تعداد پادشاهان غیر موروثی فقط چهار تن است. نقش زنان در حماسه ملی ایران، نقش طبیعی، فراگیر و متنوع هم‌چون نقش مردان است؛ زیرا نسبت به حضور مردان در حماسه، زنان قهرمان و شاخص نیز به نسبت نقش و حضور کمی‌شان برابری می‌کند. زنان شاهنامه از طریق وراثت، ناقل خون پادشاهی‌اند و پهلوانان و بزرگان و پادشاهانی چون رستم، سهراب و کی‌خسرو در دامان بزرگ زنان پرورش یافته‌اند.





فهرست منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). «فره، این نیروی جادویی و آسمانی»، *مجله کلک*، آبان و آذر و دی، صص ۳۲-۴۱.
- اسلامی، روح‌الله و وحید بهرامی. (۱۳۹۴). مقاله «پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه»، *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، پاییز، سال دهم، شماره ۴، صص ۲۰-۳۱.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۵۶). *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات به‌نشر (آستان قدس رضوی).
- امامی، فاطمه. (۱۳۹۶). مقاله «ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، پاییز و زمستان، شماره ۲ (پیاپی ۲۴)، صص ۱۱۵-۱۳۸.
- حافظ شیرازی، محمد. (۱۳۷۰). *دیوان*، تصحیح عبدالرحیم خلخالی، تهران: حافظ نوین.
- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*، به کوشش دکتر محمد معین، ج ۱، تهران: زوآر.
- دبیر سیاقی، سید محمد. (۱۳۸۰). *برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر*، تهران: نشر قطره.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). *حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*، تهران: آگاه.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ. (۱۳۸۲). *تاریخ ایران باستان*، مترجم روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۷۶). *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- رستگار، نصرت‌الله. (۱۳۸۴). مقاله «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی» *آینه میراث*، تابستان، دوره جدید سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۲۹)، صص ۹-۴۰.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). *حماسه رستم و سهراب*، تهران: جامی.
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۶۸). *گلگشت در شعر و اندیشه حافظ*، تهران: جاویدان.
- سودآور، ابوالعلا. (۱۳۸۳). *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، تهران: میرک.
- شعبانی، رضا. (۱۳۷۱). *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). *انواع ادبی*، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، تهران: فردوس.

- عاملی، سیدحمید. (۱۳۸۱). «بررسی ابعاد فرهنگی و سیاسی جهانی شدن و پیامدهای آن»، *مجلهٔ معرفت*، تیر، شماره ۵۵.
- فردوسی. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: دایره المعارف اسلامی.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰). «داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی از استقلال تا انسجام»، *مجلهٔ جستارهای ادبی*، تابستان، شمارهٔ ۱۷۳، صص ۳۳-۵۵.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۰). *استبداد در ایران*، تهران: اختران.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۷۶). *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: نشر مرکز.
- معین، محمد. (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.

